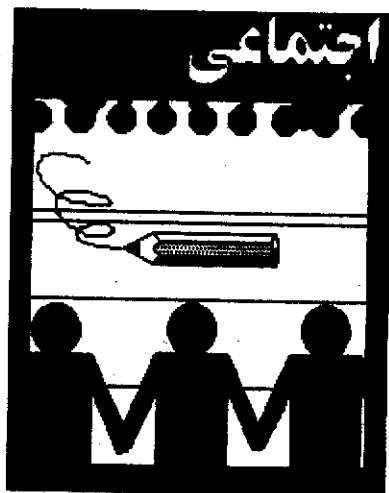


از مفاسد اجتماعی تا تهاجم فرهنگی!



وجود دو مرکز در تهران، با دو تابلوی ویژه که بر سر در ورودی آنها نصب است این خوش باوری را بوجود آورده که جامعه خودمان را در برابر «فساد» و «تهاجم فرهنگی» بیمه کرده‌ایم.

یکی از این دو مرکز در خیابان شهید خالدا سلامبولی قرار دارد و بر سر در ورودی آن تابلوی بلند بالائی با این مضمون به چشم می‌خورد: «نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران- ناحیه انتظامی تهران بزرگ- دایره مبارزه با مفاسد اجتماعی»

و مرکز دیگر در خیابان شهید مطهری، روبه روی خیابان امیرتابک قرار دارد و بر تابلوی آن نوشته شده است «مجمع قضائی شهید قدوسی- ویژه مبارزه با تهاجم فرهنگی»

هر روز صبح، غیر از ایام تعطیل، چند مینی‌بوس و اتوبوس پر از پسران- مردان- زنان و دختران جوان، میان سال و گاهی مستن را از مرکز اول به مرکز دوم انتقال می‌دهند تا به پرونده «مفاسد» آنها رسیدگی شود و سد احداث شده در برابر «تهاجم فرهنگی» استوارتر و خلل‌ناپذیرتر گردد.

اما این سطح قضیه است. وقتی به عمق ماجرا بنگری دلت به درد می‌آید. دلت از این بابت به درد می‌آید که برخورد با «فساد» و «تهاجم فرهنگی» تابع چه قواعد و رفتارهای ناپهنجاری است و چگونه وجود برخی افراد فاقد بینش و سعه صدر در میان مأموران مخلص و آگاه، اصل اصیل امر به معروف و نهی از منکر را با چماقی که حق دارند با آن بر سو همه

بکوبند، اشتباه گرفته‌اند.

برای لمس کردن این رفتارهای بد نام‌کننده پدیده‌های شوع انور باید به درون دیوارهای این دو مرکز رفت و دید که عده‌ای از کسانی که اختیار امر به معروف و نهی از منکر را دریافت کرده‌اند، این اختیارات را چگونه مورد استفاده قرار می‌دهند؛ و برای راه یافتن به درون این دو مرکز چاره‌ای نیست جز آنکه خود را در لابه لای اوراق یک پرونده مخفی کنی و همراه متهمان آن به درون دایره مبارزه با مفاسد و شعبات مجتمع قضائی شهید قدوسی راه‌یابی. و ما چنین می‌کنیم. افراد دلسوز و علاقمند هم می‌توانند ما را همراهی کنند.

آغاز ماجرا...

ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۳ بهمن ۱۳۷۵ است... دختر جوانی با پوشش کامل اسلامی (مقنعه- بلوز یقه اسکی و یک بارانی گشاد که تا نزدیکی قوزک پایش را پوشانده و شلوار ضخیمی هم بر پا دارد) زیر بازوی مادرش را گرفته تا او را که از درد کلیه به خود می‌پیچد به پزشک برساند. یک اتومبیل گشت از کنار آنها می‌گذرد و چند ده متر جلوتر ناگهان ترمز می‌کند. وقتی مادر و دختر به اتومبیل می‌رسند خانمی از آن پیاده می‌شود و به آنها می‌گوید سوار شوید. مادر هاج و واج می‌پرسد چرا؟ و خانم مأمور با دست به گونه دختر اشاره می‌کند و می‌گوید برای این که آرایش کرده است. مادر نفسی به راحت می‌کشد و می‌گوید: اشتباه کرده‌اید... دخترم اهل آرایش نیست... گونه‌هایش مادرزادی گلی رنگ است... حالا هم که هوا سرد است قرمزیش بیشتر شده.

خانم آمر به معروف و ناهی از منکر برمی‌آشوبد و با پرخاش می‌گوید: یعنی من نمی‌فهمم؟! نفهم خودت هستی... شماها همه را مثل خودتان... حساب می‌کنید. یالا سوار شوید.

زن بیمار با یک دست دفترچه بیمه و بادست دیگرش یک دستمال کاغذی را به سوی خانم آمر به معروف و ناهی از منکر دراز می‌کند و در حالی که می‌کوشد جلوی عصبانیت خود را بگیرد می‌گوید: خواهر محترم... من مریضم و داریم می‌رویم دکتر... قصد جسارت هم نداشتم. بفرمائید این دستمال

کاغذی را خودتان به صورتش بمالید تا متوجه شوید خلاف نگفتم.

اما خانم آمر به معروف و ناهی از منکر دست زن بیمار را پس می‌زند و با تشر می‌گوید: سوار می‌شوید یا به زور سوارتان کنیم؟...

دختر جوان که برای اولین بار در عمرش با چنین رویدادی مواجه شده روحیه‌اش را می‌بازد و به گریه می‌افتد...

- ماما تورو خدا به کاری بکن... من نمی‌آم... من که کاری نکردم...

مادر که تحت تأثیر اشکهای دخترش درد خود را فراموش کرده خطاب به خانم آمر به معروف و ناهی از منکر می‌گوید: شما اول به ما بگوئید جرمان چیست تا بعد ما سوار شویم...

خانم آمر به معروف و ناهی از منکر به یکی از سرنشینان مرد اتومبیل گشت فرمان می‌دهد:

- آقای... بی‌سیم بزنگوی نیروی کمکی بفرستند. اینها دارند جو سازی می‌کنند!

اما مأمور مرد بجای بی‌سیم زدن از اتومبیل پیاده می‌شود و به مادر و دختر می‌گوید: شما سوار شوید... خواهران چند جمله با شما صحبت می‌کند. بعد پیاده‌تان می‌کنیم.

دختر وحشت زده می‌گوید: نه ماما... من سوار نمی‌شوم... من بابارو می‌خوام... باباجان کجانی؟! مادر می‌گوید: می‌بینید که دخترم وحشت کرده... این چه رفتاری است؟... ما که خلافی نکرده‌ایم.

خانم آمر به معروف و ناهی از منکر نهیب می‌زند. بیشتر جو سازی نکنید و گرنه...

مأمور مرد مجدداً می‌گوید:

حالا شما سوار شوید... خواهر... قول می‌دهد پس از ارشاد پیاده‌تان کند. مگر اینطور نیست خواهر؟

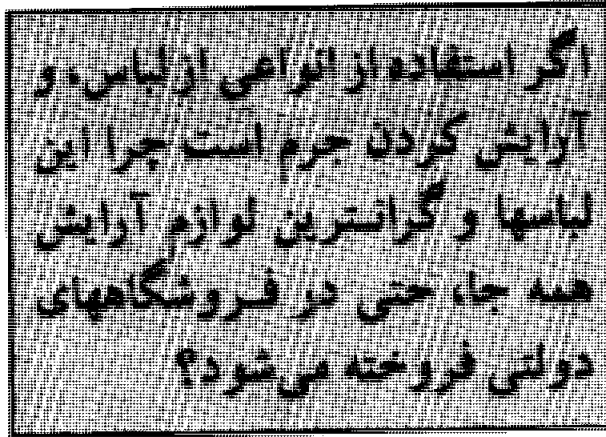
خانم آمر به معروف و ناهی از منکر می‌گوید: بشرطی که بیشتر از این «جو سازی» نکنند!

مادر که اندک اطمینان خاطری یافته به دختر می‌گوید سوار شو و حتی خود او را به جلو می‌راند.

سوار می‌شوند. راننده اتومبیل را به حرکت درمی‌آورد. «گناهکاران» مستظرفند تا ارشاد شوند، اما از ارشاد خبری نیست. بجای آن خانم آمر به معروف و ناهی از منکر که گاهی کلماتی تهدیدآمیز و توأم با توهین

اجتماعی

برزبان می آورد. اتومبیل خیابانها را یکی پس از دیگری طی می کند در حالی که خانم مأمور مبارزه با مفاسد با چشمان جستجوگرش در صدد شکار کردن گمراهان است. سرانجام یکی را شکار کرد. دختری بود که به خانه دانی تازه در گذشته اش می رفت تا همراه بقیه فامیل بر مرگ او اشک بریزد. اندکی بعد یک خواهر و برادر را که همراه دختر عمه از خارج برگشته شان از خیابان می گذشتند، دستگیر کردند. ظرفیت پاترول تکمیل شده بود!



پیدا می شود. اما مأمور عصبانی به یک هفته بازداشت محکوم می شود.

دقایقی بعد، وقتی این مأمور از جلوی همان همکاری که به رفتارش اعتراض داشت رد می شود، از زبان او می شنود:

«دیدید بد رفتاری با مردم چه عاقبتی داشت؟!... تا تو باشی که سر یک پیر مرد داد بکشی و به شوهر یک زن توهین کنی!

عموم مأموران (غیر از کادر رسمی) سرباز وظیفه هستند. از شهرها و دهات مختلفی آمده اند. مأمورینی هستند که آموزش کافی برای برخورد با مراجعان به چنین مکانی نیافته اند. بعضی ها محسوسه وار عمل می کنند. بعضی کم حوصله اند و به همه جواب سربالا می دهند و بعضی دلشان می خواهد به مردم کمک کنند و وقتی هم بتوانند می کنند.

این ابواب جمعی را یک افسر نگهبان سرپرستی می کند. افسر نگهبان جوانی که باید جواب دهها مرد و زنی را هم که برای تعیین تکلیف افراد دستگیر شده خانواده شان مراجعه کرده اند، بدهد.

فشار کار زیاد است. افسر نگهبان می تواند در کوره در نرود و وقتی هم طاقش به انتها می رسد میز خود را ترک می کند و به بهانه انجام کاری چند دقیقه بیرون می رود تا تجدید قوا کند.

بنظر می رسد افسر از چنین برخوردهایی با مردم راضی نیست. راضی نیست عجز و لایه پدری را که با محاسن سفید و بلند به کمک دامادش آمده تا ضمانت دختر تازه عروسش را که ضمناً بیماری قلبی هم دارد بکند، ببیند. دختر فیروزه نام دارد و حجابش کاملتر از حجاب بیش از ۵۰ درصد زنانی است که هر روز در خیابانها می بینیم. از رفتار افسر نگهبان معلوم است که در ته قلب حق را به عده ای از افرادی می دهد که برای خلاصی زن - دختری یا پسرشان آمده اند.

مقررات این است که پدر یا شوهر فرد بازداشت شده باید با شناسنامه خود و فرزند (یا همسرش) بیاید. شناسنامه خود را به عنوان ضمانت بگذارد تا متهم در روز تعیین شده در همین محل حضور یابد و به دادگاه اعزام شود.

چنین است که افسر نگهبان نمی تواند برای دختری که پدر و مادرش در سفر هستند کاری انجام دهد.

دختر فوق لیسانس ادبیات فارسی است و با سمت ویراستار در یک مؤسسه انتشاراتی واقع در خیابان ولیعصر کار می کند. عصر همین امروز پس از خروج از مؤسسه بازداشت می شود؛ شاید برای آنکه

مذهبی را به مسخره گرفته اند به افرادی که برای «پرسیدن ظرفیت پاترول و مینی بوس» دستگیر شده اند دلداری می دهند!

در هر دو قسمت مردانه و زنانه با دو گروه مأمور زن و مرد سروکار داریم. هر دو گروه از ته دل از شیوه کارشان راضی نیستند، اما یک گروه با توسل به عذر «المأمور و المعذور» کار خود را «ماشینی» انجام می دهند و می کوشند رفتاری نکنند تا میباید پرونده خدمتیشان خراب شود، اما گروهی سعی می کنند اگر برای متهمانی که می دانند ضد ارزشهای اجتماعی و دینی نیستند کاری انجام نمی دهند، لاقابل ضرب المثل «به یارو گفتند برو کلاه فلانی را بیاور، رفت سرش را آورده» مصداق حالشان نشود.

در همین جا شاهد واقعه ای می شویم: جلوی در ورودی یک مأمور جوان با پدری که اختیاری از کف داده و با صدای بلند به بازداشت دخترش معترض است رفتار خشنی می کند. یک مأمور همسن او به وی می توید که «لااقل حرمت موی سفید پیرمرد را نگهدار» ولی آن مأمور دیگر که خود را «المعذور» می داند و شاید هم از فشار کار خسته شده، به رفتار خشونت آمیزش با ارباب رجوع ادامه می دهد. از جمله به مرد جوانی که همسرش را دستگیر کرده اند و او از خشم و ناراحتی داد می زند «بروید بجای زنهای شوهر دار، فاحشه ها را بگیرید» جمله توهین آمیزی می گوید.

نیم ساعت بعد، وقتی زمان خدمت این مأمور تمام می شود و می خواهد اسلحه و مهماتش را تحویل دهد متوجه می شود یک عدد از فشنگ هایش گم شده است!

صورت جلسه ای تنظیم می کنند و مدتی از وقت عده ای از مأمورین دیگر برای یافتن فشنگ گمشده تلف می شود. فشنگ گم شده همانطور که بطور غیرمنتظره ای مفقود شده، به نحو شگفت انگیزی هم

عکس العمل مأموران

دستگیر شدگان را به ناحیه ۱۳ انتظامی می برند تا از آنجا با یک مینی بوس به دایره مبارزه با مفاسد اجتماعی انتقال یابند. ظرفیت مینی بوس تکمیل نبود و لذا می باید کار مبارزه با مفاسد اجتماعی تکمیل شود! پس، عده ای دختر و پسر را هم که در جلوی سینما آزادی دستگیر کرده بودند بر مینی بوس سوار کردند و همه را به دایره مبارزه با مفاسد اجتماعی بردند. با این گروه وارد محوطه دایره مبارزه با مفاسد می شویم.

عده زیادی در آنجا با داشتن اتهام های گوناگون در هم می لولند. عده ای از این گروه متخلف و مستحق دستگیری و مجازات هستند، اما عده ای هم با برحسب سلیقه و تشخیص یک مأمور (مثل مادر و دختری که ذکرشان رفت) دستگیر شده اند، یا مرتکب رفتارهایی شده اند که بی تردید چند جمله پندآمیز و توأم با دلسوزی می توانست بر آنها چنان تأثیر مثبتی بگذارد که در آینده ارزشهای اجتماعی و مذهبی بیش از پیش و تعدادی از سر اعتقاد احترام بگذارند. اما آمدنشان به اینجا تنها این فایده را دارد که می فهمند این بگیر و بندها نه تابع ضابطه ای است و نه هم فرقی است بین یک فرد واقعاً ضد اخلاق با فردی که پایبند اخلاق است.

با چند نفر از این گروه آشنا می شویم. چند زن و دختر با آرایش تند و زننده گرد هم جمع شده اند و به تازه آمدگان هراس زده و دستپاچه با این جملات دل و جرات می دهند:

«بی خیال!... دفعه اولت است؟!... نترس!... اطوری نمی شود... فوفش چند هزار تومان جریمه میشی و بعد هم هیچی...»

تا گه جای من بودی چه می کردی...؟ من که هفته ای یک بار میهمان اینجا هستم!

در قسمت مردانه هم وضع کمیابتر از همین قرار است. در اینجا هم کسانی که همه ارزشهای اجتماعی و

چند تار مویش بیرون بوده، یا شاید هم برای این که ظرافت مینی بوس تکمیل شود!
دختر ناگزیر به خانه خاله اش زنگ می زند. شوهر خاله که یک فرهنگی است می آید تا ضمانت او را بکند اما افسر عذر می خواهد و می گوید اگر این سخت گیری نباشد، خیلی دخترها، و پسرها و زنها ممکن است مرد غریبه ای را به عنوان خویشتاوند خود معرفی کنند.

استدلال قابل ردی نیست. اما این عذر می تواند دلیلی قانع کننده برای ماندن دختر به مدت یک شب در بازداشتگاه دایره «مفاسد» باشد؟

کسانی هستند که شایسته هیچگونه همدردی نیستند. مواد مخدر داشته اند و یا مصرف کرده اند، لباسهای عجیب و غریب که نه تنها با موازین دینی بلکه با ستهای اجتماعی ما هم مغایر است پوشیده اند، آرایشی غلیظ و تحریک کننده داشته اند و... تخلفاتی که اگر نتوان آنها را فساد هم نامید، دستکم می توان بر آنها عنوان بی احترامی به قانون و مقدسات اجتماعی گذاشت. اما مشاهده افرادی که یا در حفظ چند تار مویشان زیر مقنعا سهل انگاری کرده اند، یا آرایش متعارفی داشته اند و یا حتی بر اساس سلیقه و تشخیص یک

مأمور پایشان به اینجا باز شده قابل توجه نیست. آیا می توان پذیرفت جای زن و دختری که اندکی در حفظ حجاب خود سهل انگاری کرده اند، با زنان بدکاره و بیرون اندیشه های انحرافی (نظیر پانک و رپ و...) و یا سایر افراد فاسد در زیر یک سقف باشند؟

چشم بسته امضاء کن!

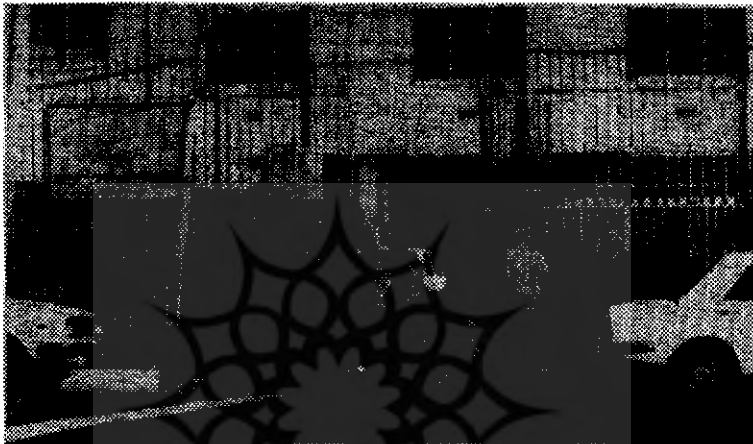
وارد محوطه اصلی دایره مفاسد اجتماعی می شویم. اولین موضوعی که جلب نظر می کند توده ای عظیم از آنتن های ماهواره ای ضبط شده است که آنها را به صورت کوهی از آلومینیوم های بشقابی شکل در ضلع جنوب شرقی محوطه روی هم ریخته اند. سپس هنگامی که می خواهیم قدم به داخل ساختمان اصلی بگذاریم آیه ۱۵ سوره شریفه لقمان که با خطی زیبا بطور سراسری بر کاشی های آبی رنگی بر پیشانی طاق تراس وسیع ساختمان نقش شده، جلب توجه می کند:

«و ان خبداک علی آن تُشْرک بی ما لیس لک پیه عیلم فلا تطعمهما و صاحبهما فی الدنیا معروفاً و اتبع سبیل من اتاب الی ثم الی مرجعکم فأنبئکم بما کنتم

تعملون»

وقتی به محوطه ای که به امور زنان و دختران دستگیر شده رسیدگی می کنند وارد می شویم، همان مادر مریض و دختر هراس زده اش را می بینیم که در مقابل همان خانم آمر به معروف و ناهی از منکر ایستاده اند. خسته و پریشانند و خدا می داند در دلشان چه می گذرد؟

خانم مأمور روی برگه ای چایی را که بر سطح آن در دو ستون جرائمی نوشته شده و جلوی هر جرم مرتعی گذاشته اند (شبه سئوالات امتحانات تستی) ضربدرهائی می زند و در حالی که با دست روی اتهامات را می پوشاند، به مادر می گوید امضاء کن. مادر



نمایی از مجتمع قضائی شهید قدوسی در روز و ساعتی که در مقابل آن ازدحام وجود ندارد!

می پرسد چه چیز را امضاء کنم؟ نباید بدانم برایم چه جرمی نوشته اید؟ خانم مأمور با لحن تهدید آمیزی می گوید: امضاء کن وگرنه کار خودت را خرابتر می کنی. مادر که از درد کلیه و رنج روحی رفتارهای چند ساعته اخیر به ستوه آمده است امضاء می کند. خانم مزبور دوباره بر مربع های روی ستون بعد ضربدرهائی می زند، اما قبل از این که آنها را برای امضاء جلو زن بگذارد یک مأمور زن دیگر که از مأموران مقیم دایره مفاسد است و ماجرا را نظاره می کند با لحنی که بری ترس از آن استشمام می شود به همکار (و شاید مافوق خود) می گوید:

- ولی خواهر... این بنده خدا که شلوار به پا دارد! و خانم آمر به معروف و ناهی از منکر با بزرگواری می فرماید:
باشند! می نویسم شلوار برپا و جوراب توری داشت!

دختر جوان هم که حالا چشمه های اشکش خشک شده چشم بسته اتهامات مستبته را امضاء می کند. دو روز وقت لازم است تا او بداند آمر به

معروف و ناهی از منکر علاوه بر سایر اتهامات، بارانی آمر مایل او را تبدیل به مانتوی بدن نما کرده است! درجه حرارت روز ۲۳ بهمن ۱۳۷۵ را به یاد آورید تا بدانید چرا در همان لحظه کسی این شعر را در آن محوطه زمزمه کرد:

گر تو قرآن بر این نمط خوانی

ببری رونق مسلمانی

نیم ساعت بعد پدر این خانواده به دایره مبارزه با مفاسد می رسد. شناسنامه خود را گرو می گذارد و متعهد می شود دو روز بعد زن و دخترش را به آنجا بیاورد تا برای محاکمه به دادگاه اعزام شوند. آنها می روند در حالی که دخترها و زنانی هستند که پدران یا شوهرانشان هنوز از بازداشت آنها مطلع نشده اند. معلوم نیست چند نفرشان شب را در خانه خواهند گذراند و چند نفر باید تا صبح در بازداشتگاه «دایره مفاسد» بمانند.

همراه این مرد که زن و دخترش آزاد شدند یکی از دوستانش آمده است. مردی است مسلمان و از مبارزان سالهای انقلاب. وقتی چشمش به لباس و سر و وضع زن و دختر دوستش می افتد ابتدا مبهوت می ماند و بعد که به خود می آید عنان اختیار از کف می دهد و قصد می کند به

طرف افسر نگهبان برود و فریاد اعتراض بلند کند. دوستش مانع می شود و می گوید:
از اینها چه کناری ساخته است؟ مأمورند و معذور... زورت می رسد برو به کسانی که مبارزه با مفاسد و مقابله با تهاجم فرهنگی را به چنین سطحی از ابتذال کشانده اند اعتراض کن!

دو دادگاه...

دو روز بعد (پنجشنبه ۲۵ بهمن) دستگیر شدگان روز ۲۳ بهمن همراه بزرگترها (پدر- مادر یا شوهر) از ساعت ۸ صبح جلوی دایره مبارزه با مفاسد اجتماعی به انتظار ایستاده اند. سه ربع ساعتی طول می کشد تا پرونده ها آماده شود. در این فاصله ما شاهد چند برخورد ناخوشایند هستیم. یک پدر بزرگ که شاهد ترس و گریه نوازش (دخترک ۱۷-۱۸ ساله ای که با لباس و حجاب معمولی) است، طاقت از کف می دهد و ناخودآگاه بد و بیراه می گوید. اکثر مأموران وضع او را درک می کنند و کاری به کارش ندارند، اما یکی از همان مأمورانی که بیش از خیلی از مردم عادی نیاز به

اجتماعی

راهنمایی و ارشاد دارد، با پیرمرد رفتار خشونت‌آمیزی در پیش می‌گیرد.

راستی چسرا باید در چنین دایره حساسی از سربازان وظیفه و افرادی که فاقد سعه صدر هستند به عنوان مأمور استفاده شود؟

وقتی پرونده‌ها آماده می‌شود به پسرها و مردهای متهم می‌گویند خودشان بروند مجتمع شهید قدوسی و دخترها و زنها را سوار یک اتوبوس می‌کنند و به مجتمع شهید قدوسی می‌برند.

پنجشنبه است. جلوی مجتمع از آدم موج می‌زند. اینها کسان متهمان هستند که در انتظارند تا تکلیف زن یا پسر و دخترشان روشن شود.

جای یک دوربین در آن ساعات خالی است تا عکسهای جالبی بگیریم. در حالی که فیروزه (عروس شش ماهه) با قلب بیمارش در انتظار رسیدن نوبت محاکمه خود است پدرش، با آن محاسن سفید و احترام برانگیز و قیافه آرام، با انگشت دو زن را نشان می‌دهد که با غلیظ‌ترین نوع آرایش (آرایشی که فقط بر صورت هنر پیشه‌های بی‌بند و بار خارجی می‌توان دید) سلانه سلانه و بی‌هراس از جلوی در مجتمع و مقابل چشمان مأموران می‌گذرند و کسی هم معترض آنها نمی‌شود. پیرمرد با صدای بلند فریاد می‌زند این...ها را باید بگیرید، چکار به دختر مریض من دارید؟

دامادش (شهرام) که می‌کوشد خشم خود را کنترل کند، می‌گوید:

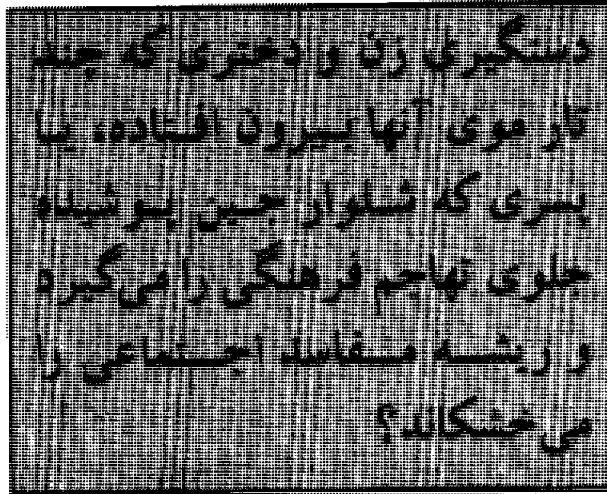
- عصبانی نشو بابا جان!... عصبانی نشو.

با خبر می‌شویم نوجوانی را به دلیل پوشیدن شلوار جین چسبان محکوم کرده‌اند (ظاهراً تحمل شلاق). مادرش می‌گوید: اگر پوشیدن این شلوارها جرم است چرا تولید می‌کنند؟ چرا وارد می‌کنند؟ چرا می‌فروشند؟ همین دور و برتان را نگاه کنید! ببینید توی همه مغازه‌های لباس‌فروشی از این لباسها، و بدترش هم وجود دارد.

یکی می‌گوید:

حق با این خانم است! اگر آرایش بد است چرا این همه وسائل آرایش وارد می‌شود و یا در داخل می‌سازند؟ یکی می‌گوید: هیس!... بابا کم درد سر دارید که حالا می‌خواهید دردسر جدیدی برای خودتان درست کنید!

کسی که این هشدار را می‌دهد همان فرد فرهنگی است که دو شب قبل برای دادن ضمانت برای آزاد شدن دختر باجناقش آمده بود.



بدحجاب بوده‌اید. شما هم که امضاء کرده‌اید.

- حاج آقا اگر می‌نوشت ادم هم کشته‌ام امضاء کرده بودم. چون دستش را روی اتهامات گذاشته بود... ولی حاج آقا از همه چیز گذشته... هوای بی‌روز که خاطران هست. کسی در آن هوا می‌توانست با سر و گردن لخت توی کوچه راه برود؟

قاضی، مردی پخته و با وجدان است. سری از روی تأسف تکان می‌دهد، چند سطر روی ورقه می‌نویسد، خود امضاء می‌کند و به زن می‌گوید بیایید اینها را بخوانید و امضاء کنید.

زن می‌گوید من نخوانده امضاء

می‌کنم حاج آقا! فقط اجازه بدهید بروم دادگاه دخترم. او بچه است، زهره اش آب می‌شود.

مگر دخترتان را هم گرفته‌اند؟

زن دلش می‌خواهد سفره دلش را پیش این قاضی فہیم و با شرف بگشاید اما به دلیل نگرانی برای دخترش این تمایل را سرکوب می‌کند. امضائی زیر ورقه می‌اندازد و می‌پرسد حالا چه باید بکنم؟

قاضی می‌گوید: هیچی! شما آزادید... ولی سعی کنید... خوب! بطور بگویم... کاری کنید سر و کارتان به اینجا نکشد. منشی جوان دادگاه سر به زیر انداخته. جوان معتقد و با ایمانی است و دلی پر خون دارد. می‌پرسد: خانم محترم. حالا خودتان بگوئید در لحظه دستگیری چه لباسی تن داشتید و چگونه آرایش کرده بودید.

- همین لباس را آقا!... شوهرم من و دخترم را وادار کرد با همان لباسی که دستگیرمان کرده بودند به دادگاه بیایم. من اصولاً اهل آرایش هم نیستم. در جوانی هم آرایش نمی‌کردم چه رسد به حالا که به این سن و سال رسیده‌ام.

قاضی و منشی نگاهی به هم می‌اندازند. نگاهشان آن شعر را تداعی می‌کند که - **گر تو قرآن برای من خط خوانی...**

مادر خداحافظی و تشکر می‌کند و شنایان به شعبه ۴۷ دخترش در آن جا محاکمه می‌شد می‌رود. می‌بیند و می‌شنود که

- خوب دختر خانم! اینجا که هم آرایش کرده آمده‌ای!

- کدام آرایش حاج آقا! لب و گونه من خدادادی همین رنگ است (در حالی که یک تکه دستمال کاغذی را محکم روی لبها و گونه‌اش می‌کشد می‌گوید) ملاحظه بفرمائید...

در کنار این افراد که خود را مظلوم می‌دانند عده‌ای هم هستند که ککشان نمی‌گردد. نه اعتقادی دارند که با چنین رفتارهایی جریحه‌دار شود، و نه هم از حیثیت و آبرو داشتن یا نداشتن پروا دارند. قبلاً خلاف کرده‌اند، حالا هم می‌کنند، بعد هم خواهند کرد. پول دارند و جریمه‌های یک میلیون هم برایشان قابل تحمل است.

از داخل ساختمان مجتمع شهید قدوسی خبری می‌رسد که دل را به درد می‌آورد. خبر این است:

- فیروزه به علت ناراحتی قلبی توانسته همپای مأمور به طبقات بالا برود. مأمور به او می‌زند و فیروزه می‌گوید ناراحتی قلبی دارد. دل مأمور می‌سوزد و می‌گوید بیا با آسانسور برویم. سوار آسانسور می‌شود. در طبقه بعد وقتی آسانسور می‌ایستد و درب آن باز می‌شود باز یکی از همان خشکه مقدسه‌ها به مأموری که آمده صواب کند تهنیت می‌زند به چه حقی با یک زن سوار آسانسور شده‌ای؟ مأمور جواب می‌دهد قلبش خراب است... محض رضای خدا...

مأمور خشکه مقدس فریاد می‌زند: به تو چه که قلبش خراب است... پدرت را می‌سوزانم... و مأمور می‌گوید غلط کردم... خوردم. ببخشید.

ساعتی می‌گذرد. عده‌ای از متهمان محاکمه می‌شوند و بیرون می‌آیند تا بروند جریمه‌هایشان را به حساب مربوطه در بانک ملی واریز کنند. در آن بالا حالا نوبت زنی است که چشم بسته اتهامات وارده را امضاء کرده بود. قاضی شعبه ۵۱ مجتمع شهید قدوسی از او می‌پرسد: خوب خواهر، در مقابل اتهامات وارده چه دفاعی داری؟ زن می‌گوید، دفاعی ندارم حاج آقا. - اینجا اتهامات زیادی به شما زده شده... نوشته سر و گردنتان لخت بوده، آرایش غلیظ داشته‌اید و کلاً

- خب! اینجا نوشته موقع دستگیری مانوی بدن نما پوشیده بودی
 - کدام مانو... توی آن سرما؟! موقع دستگیری همین لباسی که ملاحظه می فرمائید تن من بود.
 - خب حالا بگو: نماز عید فطر چند رکعت است، نماز جمعه چند رکعت است، مرجع تقلیدت کیست و اسم کتابش چیست؟
 دختر جوان حاج و واج سی ماند. جواب این پرسش ها را می داند، اما فقط می گوید:
 - حاج آقا اتهام من بدحجابی است آن هم به ناحق... و اینجا هم دادگاه تهاجم فرهنگی... سوالانی که مطرح فرمودید شایسته یک دادگاه تفتیش عقاید است!

رای دادگاه انشاء می شود: سه هزار تومان جریمه اشک دختر هم سرازیر می شود. برای اولین بار به تعالیم و نصایح پدرش شک می کند. با این وجود، وقتی هنگام امضاء ورقه رای، منشی می گوید شما حق اعتراض به این رای را دارید جواب می دهد: پدرم به من گفته قانون محترم است حتی اگر ما آن قانون را قبول نداشته باشیم. من هنوز نمی خواهم به حرفهای پدرم شک کنم. منشی می گوید: آفرین بر این پدر!

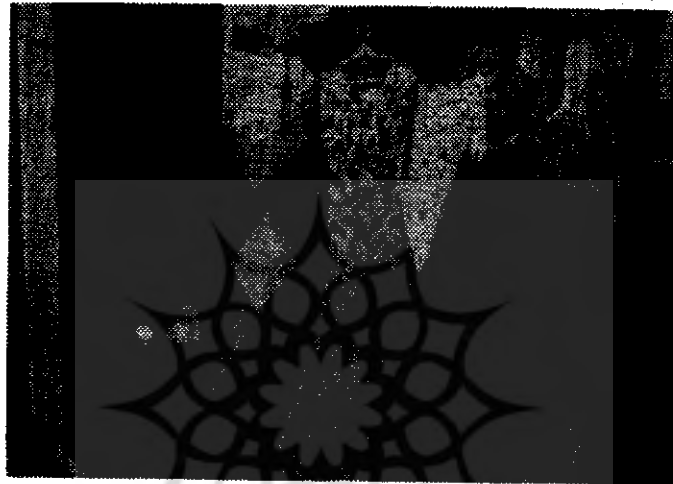
ریشه ها را بیابید...

از ماجراهای دایره مبارزه با مفاسد و دادگاه تهاجم فرهنگی صدها داستان مشابه می توان نقل کرد. اما اگر قرار است تجدیدنظری در امر مبارزه با فساد و مقابله با تهاجم فرهنگی انجام شود، همین نمونه ها که گفته شد کفایت می کند تا دریابیم بر خورد ها چقدر سطحی، و برنامه ریزی ها چه اندازه فاقد کارائی است. از کارائی گذشته ... سی بینیم چنین برخورد هائی چه اثرات سوئی بر روان افراد معتقد، یا کسانی که حداقل خود را مقتید به رعایت مقررات و باورهای اجتماعی و احترام گذاشتن به قانون می دانند، می گذارد. یکی از قضات محترم همین مجتمع قضایی شهید قدوسی طی مقاله ای نوشته است:

«... در راستای مبارزه و مقابله با تهاجم فرهنگی، گروه کارشناسی مبارزه با مفاسد اجتماعی و از جمله گروه های کمیسیون بررسی امور حقوقی و قضایی دادگستری استان تهران، هر هفته در محل مجتمع قضایی شهید قدوسی تشکیل که با مصوبات اخیر خود که با حضور نمایندگان اداره اماکن ناحیه انتظامی تهران بزرگ

وروسا و مدیران عامل اتحادیه ها و تعاونی های پوشاک والبسه تصویب شده است، از باب پیشگیری از وقوع جرم، کشف جرم و برخورد قانونی با متخلفین تولید و توزیع البسه مبتذل و همچنین کسانی که به نحوی از انحاء در جهت کمک و مساعدت تولید و توزیع اینگونه لباس هستند، نظارت و بازرسی از کارگاه های تولیدی و توزیع البسه را انجام دهد.»^(۱)

با وجود تشکیل این کمیسیونها و اتخاذ تصمیم هایی که برخی از آنها در فراز فوق ذکر شده، در تهران هزاران بوتیک و مغازه انواع این البسه را عرضه می کنند. ما به تولیدی ها، بوتیک ها و فروشگاه های



ویرین فروشگاه شرکت تعاونی یکی از سازمانهای دولتی که بیشترین مسئولیت را در مقابله با تهاجم فرهنگی دارد... ویرین مملو است از البسه ای که آرم خارجی دارند یا جزو البسه جلف طبقه بندی شده اند

البسه در تجریش - خیابان ولیعصر - میدان محسنی - بازارهای موسوم به کویتی ها و ... اشاره نمی کنیم. برای آنکه تضاد بین تصمیم گیری ها، قانونگذاری ها و مقررات نویسی ها را در معرض دید قرار دهیم سری به یک فروشگاه، وابسته به یکی از مهم ترین ارگانهای مسئول مبارزه با تهاجم فرهنگی می زنیم. به فروشگاه تعاونی صدا و سیما واقع در خیابان مطهری که فاصله آن با همین مجتمع قضایی شهید قدوسی به سیصد متر هم نمی رسد. از پیاده روی خیابان به ویرین البسه آن گاهی می اندازیم. انواع شلوارهای جین با مارکهای خارجی، و با دوخت هایی که می تواند در قالب تعاریف ارائه شده از سوی کمیسیونهای فوق الذکر از مصادیق تهاجم فرهنگی باشد، به شرح زیر قابل رویت است:

Bluesystem - Police Phone - Fage - Iron Ageproduct used - Omat

نام نقش بسته بر تعدادی از بلوزهای عرضه شده

در همین ویرین عبارت بوداز:

Uipwpt - Kiddy - Energle - Vogue

به دوخت این بلوزها کاری نداریم. آقایان کارشناسان بررسی کنند که دوخت و طرحهای به کار رفته در آنها از مصادیق تهاجم فرهنگی هست یا خیر؟ همچنین به محتویات موجود در قسمت فروش لوازم آرایش این فروشگاه هم کاری نداریم که مطمئناً کم رونق تر از فروشگاههای شیک بخش خصوصی یا شهروند و رفاه است.

اصولاً قصد تخطئه کردن کار این فروشگاه را هم نداریم، فقط می خواهیم نشان بدهیم تفاوت بین نیت و حرف با عمل چقدر است.

دو سال است طبق مصوبه مجلس از هر کنتور برق ماهی ۵۰۰ ریال دریافت می شود تا به حساب صدا و سیما ریخته شود، و این دستگاه آن را صرف مقابله با تهاجم فرهنگی کند.

فرض کنیم متهمی را دستگیر کنند که بلوز و شلوار با مارک و آرم خارجی پوشیده و آرایش نامناسی هم دارد و پرونده امر هم به همین قاضی محترم ارجاع می شود. اگر متهم در دفاع بگوید «من نمی دانستم پوشیدن این لباسها جرم است و استفاده از این وسائل آرایش خلاف محسوب می شود، زیرا آنها را از فروشگاه تعاونی صدا و سیما خریدم»، قاضی محترم چه رأیی صادر خواهد کرد؟

فرض می کنیم مسئولین این

فروشگاه مورد مؤاخذه قرار بگیرند. آنها هم خواهند گفت ما این لباسها و وسائل آرایش را بطور قاچاق و مخفیانه وارد نکردیم، یا تولید داخلی است یا آنها را از مناطق آزاد تجاری وارد کرده اند و معامله آنها منع نداشته است. در مقابل این استدلال چه پاسخی برای ارائه داریم؟

اتفاقاً شیک ترین و گرانترین لباسها و لوازم آرایشی در فروشگاههای زنجیره ای (رفاه - شهروند - قدس و برخی تعاونی های وزارتخانه ها و سازمان ها) عرضه می شود.

اگر این البسه و لوازم آرایش خلاف سیاست عمومی کشور در مورد مبارزه با مفاسد و تهاجم فرهنگی است چرا این کالاها در چنین فروشگاههایی عرضه می شود؟

در برخی از این فروشگاهها انواع وسائل و نرم افزارهای رایانه ای هم عرضه می شود. بازیهای این نرم افزارها از لحاظ ترویج خشونت و ابتذال خیلی

اجتماعی

بدرت از تعدادی از فیلم‌هایی است که از شبکه‌های ماهواره‌ای پخش می‌شود. بنابراین می‌توان ادعا کرد فقط جمع‌آوری آنتن‌های ماهواره‌ای و انبار کردن آنها در جنوب شرقی محوطه دایره مبارزه با مفاسد برای مقابله با تهاجم فرهنگی کارساز نیست؟ جلوگیری از توزیع و فروش این گونه بازیهای رایانه‌ای هم نمی‌تواند ما را در مقابل آسیب‌های

فرهنگی مصون سازد. از طرفی این پرسش مطرح است که آیا مأموران دایره مبارزه با مفاسد اجازه و امکانات آن را دارند در مقابل غولهای اقتصادی هم عرض اندام کنند؟!

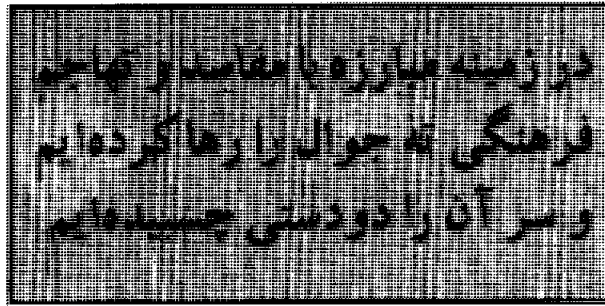
فرض را بر آن می‌گیریم که نیروهای انتظامی و قضائی بتوانند مانع تولید-ورود-پخش و استفاده همه آن وسائلی شوند که جزو اسباب تهاجم فرهنگی قلمداد شده‌اند. فرض کنیم این سازمانها و دیگر سازمانها و افراد متدین و علاقمند بتوانند از عهده شبکه‌های نیرومند تولید و تجارت این وسائل برآیند، ولی آیا خواهند توانست از عهده تکنولوژی هم برآیند؟ در آینده‌ای که زیاد هم با آن فاصله نداریم ابزارهایی ارائه می‌شود و ماهواره‌هایی بکار می‌افتد که استفاده از کانال‌های ماهواره‌ای را برای همه ممکن می‌سازد.

در چنان روزگاری چه باید کرد؟

آیا باید همچنان امکانات و نیروهایمان را صرف این کنیم که هر روز چند مینی‌بوس دختر و پسر را تحویل دایره مبارزه با مفاسد اجتماعی و از آنجا تحویل مجتمع قضایی شهید قدوسی دهیم یا وقت آن رسیده که بشنیم و برای نهادینه کردن اخلاق ملی و مذهبی در مردم کشورمان، خصوصاً نسل جوان، برنامه‌های فرهنگی کارساز و جذاب تدوین کنیم؟

وجود معدودی پانک-رپ و هووی متال نباید بهانه‌ای شود تا ما تیم‌هایی را بسیج کنیم و از آنها بخواهیم باید حداقل روزی ۸ مینی‌بوس «فاسد» را به دایره «مفاسد اجتماعی» تحویل دهند و در این تیمها مأمورانی بگنجانیم که برخی از آنها خود نیازمند آموزش دیدن در زمینه مسائل دینی، و از جمله امر به معروف و نهی از منکر، هستند.

ای کاش ریاست قوه قضائیه و فرماندهی جدید نیروی انتظامی کارشناسان صاحب صلاحیت و بی‌طرفی را مأمور کنند تا مخفیانه شیوه برخورد با افراد به بهانه ارتکاب مفاسد و منتهیات را بررسی کنند. تردید نداریم نتیجه بررسی این گروهها همان چیزهایی را نشان خواهد داد که ما در این گزارش به



آنها اشاره کردیم.

این بررسی‌ها نشان خواهد داد که جوال را رها کرده‌ایم و سر آن را چسبیده‌ایم!

قانون را رعایت کنیم

این گزارش نباید در خوانندگان این باور را القاء کند که اصل لزوم مبارزه با مفاسد اجتماعی و تهاجم فرهنگی به زیر سؤال رفته است. برای حفظ سلامت جامعه جلوگیری از مفاسد اجتماعی و برخورد با جنبه‌های مخرب زندگی غربی، از جمله آداب، رسوم و ابداعات بنیان‌برافکن، و وسائل ترویج فساد وی‌بندو باری ضروری، و برای همگان لازم‌الرعا به است. این گزارش فقط ناظر بر شیوه غلط برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌های مربوط به این موارد است. همچنین خواستیم نشان دهیم رفتار عده‌ای مأمور فاقد صلاحیت، آموزش ناپدیده، عصبی و یا ضعیف از لحاظ اعتقادی، چه ناهنجاریهای را به بار می‌آورد. همچنین کوشیده‌ایم نشان دهیم نمی‌شود از خطر مفاسد اجتماعی و تهاجم فرهنگی داد سخن راند، اما اقدامات را فقط به بگیر و ببند در چند خیابان شهر، آن هم به صورتی که تر و خشک با هم بسوزند، محدود ساخت.

خوانندگان باید بدانند طبق قوانین کشور آرایش‌های غیرمتعارف، تشکیل پارتی‌های آنچنانی و استفاده از پوششهای مبتذل جرم محسوب می‌شود و قابل تعقیب و مجازات است. به عنوان نمونه و برای آگاهی، تعریف البسه مبتذل را از نگاه قانون در زیر ارائه می‌دهیم:

در ماده ۴ قانون البسه مبتذل آمده است: کسانی که در انظار عمومی وضع پوشیدن لباس و آرایش آنان خلاف شرع و یا موجب ترویج فساد و یا هتک عفت عمومی باشد، توقیف و خارج از نوبت در دادگاه صالح محاکمه و حسب مورد به یکی از مجازات‌ها محکوم می‌گردند. لذا مردان و زنان، دختران و پسرانی که در انظار عمومی اقدام به پوشیدن لباسهای مبتذل و خلاف اخلاق و عفت عمومی نمایند، مجازات

خواهند شد.

● مصادیق لباسهای مبتذل به شرح مصوبه الف: مصادیق البسه غیرمجاز استفاده از انواع روسری‌های نازک و کوتاه به طوری که موها و گردن را نبوشاند. استفاده از انواع لباسهای شهره از قبیل کت و شلوار مردانه، بلوز و دامن بدون مانع، مانتوهای کوتاه بالای زانو و آستین کوتاه با مدل‌های دوخت متنوع و چراغ‌دار و

فلش‌دار و دارای علائم و نشانه‌ها و تصاویر خاص در یقه، تنه، پایین تنه و آستینها. استفاده از انواع شلوارهای کوتاه، استفاده از انواع جوراب کوتاه، نازک، توری، لنگه به لنگه، شبرنگ، فلش‌دار، دارای علائم مستهجن و تصاویر و نشانه‌های خاص، همچنین متعلقات وابسته به البسه غیرمجاز نیز جرم می‌باشد. استفاده از انواع وسایل نمایش و مبتذل، از قبیل کلاه، گردنبند، گوشواره، کمربند، مجیند (دست و پا)، عینک، پیشانی‌بند، انگشتر، کیف، شال و دستمال گردن، کراوات، تسیج، پابند، کمربند (شب رنگ‌دار، پولک‌دار، چراغدار و ...) استفاده از انواع نشانه‌ها و علائم و تصاویر خاص و مستهجن از قبیل کله خرگوش و عقاب (سمبل گروههای بانکی) علائم راکی، رامبو، صلیب شکسته و پرچمهای بیگانه، ستاره سرخ، علائم مربوط به گروههای محارب و الحادی و ...

استفاده از انواع اصطلاحات خارجی مستهجن در روی لباسها، از قبیل علامت شصت، و بکتوری برعکس گودبای و ... استفاده از عکسهای هنرپیشه‌های داخلی و خارجی که سمبل خشونت و سکس و ابتذال هستند.

ب: استفاده از انواع کفش‌های نمایشی مانند چراغ‌دار، لنگه به لنگه، رنگین، دارای علائم و نشانه‌های خاص. علاوه بر مواد فوق‌الاشعار قانونگذار ایران به لحاظ اهمیت خاصی که برای مقابله با تهاجم فرهنگی قائل است. در ماده ۶۴۰ قانون مجازات اسلامی می‌گوید:

اشخاص فوق به حبس از سه ماه تا یک سال و جزای نقدی از یک میلیون و پانصد هزار ریال تا شش میلیون ریال و تا ۷۴ ضربه شلاق سه یا یک یا دو مجازات مذکور محکوم خواهند شد. (۱۲)

۱- روزنامه رسالت ۷۵/۱۱/۲۵. مقاله «مبارزه با تهاجم فرهنگ غرب از دیدگاه قانون» نوشته آقای ابوالفضل اسماعیلی قاضی شعبه ۴۳ مجتمع قضایی شهید قدوسی
۲- قسمت دوم همان مقاله - رسالت ۷۵/۱۲/۳